

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

صاحب عنایة الاصول این نظر مرحوم آخوند بر این دو صورتی که ایشان بر عبارت کفایه دارند را به یک نحو دیگری بیان کرده، عرض کردم آنچه که برداشت مشهور شارحین کفایه هست این است که مرحوم آخوند می‌فرمایند امور اعتقادیه یک قسمش اموری است که آنچه برای شارع مهم است عقد القلب و التزام قلبی است ولو در آن یقین نباشد، من دون حصول الیقین.

اما قسم دوم امور اعتقادیه‌ای داریم که آنچه برای شارع مهم است حصول العلم و الیقین هست ولی عقد القلب و التزام در آن نیست، این ظاهر عبارت کفایه هم هست. عرض کردم عقد القلب، همان تعبیری که از کلام مرحوم اصفهانی داشتیم عقد القلب یک امر وجودی است و از افعال قلب است مثل اینکه گاهی اوقات می‌گوئید بین دانستن و باور کردن چه فرقی است؟ بین پذیرفتن و دانستن.

کلام مرحوم فیروزآبادی در عنایة الاصول

مثالی که دیروز هم زدیم، اجازه بدهید کلام دیگران را بیشتر بگوئیم قاعداً روشن می‌شود. ایشان می‌فرمایند امور اعتقادیه دو گونه است، یکی اموری که در آن تحصیل علم و یقین واجب است و قسم دوم اموری است که در آن تحصیل علم و یقین واجب نیست، در مواردی که تحصیل علم و یقین واجب است بعد از آنکه علم و یقین حاصل شد عقل و شرع ملزم می‌کند به اینکه علاوه بر علم و یقین باید عقد القلب هم داشته باشد انقیاد و تسلیم هم باید داشته باشد، این یک نوع. علم و یقین را حاصل کند و بعد حصول الیقین نسبت به آن متغیر و یقین انقیاد حاصل کند، تسلیم باشد و بپذیرد. می‌فرماید خود توحید و نبوت و امامت و اصل معاد از این قبیل است.

اما قسم دوم اموری است که در آن تحصیل علم و یقین ابتداءً واجب نیست لکن إذا حصل العلم و الیقین، وقتی علم و یقین حاصل شد باید التزام قلبی پیدا کند، بعد باید قلباً ملتزم و تسلیم شود، می‌فرماید این تفاسیل برزخ خصوصیات عالم قبر، اینها از همین قسم دوم است.

صاحب عنایة برای عبارت مرحوم آخوند این تفصیل را دارد که در نتیجه، کلام ایشان این می‌شود که مسئله عقد القلب و التسلیم، بدون علم و یقین معنا ندارد. انسان باید نسبت به یک چیزی علم و یقین پیدا کند، بعد که علم و یقین پیدا کرد تسلیم نسبت به او پیدا کند. طبق آن تفسیر مشهور می‌گفتیم ممکن است انسان علم و یقین به چیزی پیدا نکند، اما ملتزم باشد، تسلیم باشد، عقد القلب نسبت به آن پیدا کند.

ولی طبق بیان ایشان تا علم و یقین حاصل نشود عقد القلب امکان ندارد منتهی می‌فرمایند امور اعتقادی دو جور است، یکی تحصیل علم و یقین در آن لازم است، عقلاً مکلف باید این برود که علم پیدا کند و این مرحله‌اش هم مرحله عقلی است و بعد از این هم عقل و هم شرع می‌گوید باید عقد القلب داشته باشیم، تسلیم و التزام داشته باشیم، شما ببینید الآن فرض کنید خیلی‌ها هستند که می‌گویند ما می‌دانیم چنین حکمی در شریعت وجود دارد، اما می‌گویند چرا وجود دارد؟ زن‌ها احکام را می‌دانند که در شریعت وجود دارد، می‌دانند خدا حق طلاق را برای مرد ابتداءً قرار داده، اما التزام و تسلیم و عقد القلب نسبت به این ندارند و می‌گویند این چه حکمی است که خدا داده؟ عقد القلب نسبت به این ندارند، یا فرض کنید در باب حدود و جزائیات. مثلاً می‌گوئیم رجم، ارتداد، می‌دانیم که حکماً اعدام و قتل است ولی بعضی از افراد می‌گویند می‌دانیم چنین حکمی را خدا فرموده اما چرا فرموده؟ نباید می‌فرمود! اینها که می‌گویند چرا؟ به این معناست که عقد القلب نسبت به این احکام ندارند.

طبق بیان عنایة الاصول ایشان می‌گوید امور اعتقادی دو جور است، یک نوع آنکه در آن تحصیل علم و یقین لازم است عقلاً، ثم بعد از این هم عقل و هم شرع می‌گوید التزام لازم است، عقد القلب لازم است، بعد این همان قسم دوم در کلام مرحوم آخوند است، اینکه الآن عنایه به عنوان قسم اول می‌گوید در عبارت آخوند قسم دوم است، عرض کردیم در عبارت آخوند در کفایه، آخوند می‌فرمایند امور شرعیه‌ی اعتقادیه آنچه کان المهم فیها عقد القلب این را قسم اول آورده، کان المهم فیها اصول الیقین قسم دوم آورده، حالا اینکه عنایه می‌گوید اول همان قسم دوم را می‌گوید، آنکه می‌گوید اصول الیقین لازم است نمی‌خواهد نهی کند عقد القلب را، می‌گوید اول باید یقین حاصل شود و بعد باید عقد القلب بیاید، مثالش هم در همین توحید، نبوت و امامت است.

اما آنکه در آن تحصیل علم و یقین لازم نیست به چه بیانی است؟ به این بیان است که در آن قسم اول کلام آخوند می‌شود لو حصل العلم والیقین، می‌گوید اگر شما نسبت به برزخ، نسبت به معاد جسمانی، نسبت به رجعت، لازم نیست که بروید دنبالش و علم و یقین هم پیدا کنید اما اگر علم و یقین پیدا شد التزام لازم است و باید ملتزم به آن شوید.

روایات مربوط به بحث

اینجا قبل از اینکه بحث را دنبال کنیم چند تا روایت بگوئیم که ببینیم در روایات راجع به اعتقاد و ایمان چه ذکر شده و چه آمده؟ همین تعبیر به عقد القلب در روایات هم ذکر شده و آمده، اینطور نیست که مرحوم آخوند هم یک اصطلاحی باشد که خودش به میدان آورده باشد این هم یک اشاره‌ای کنیم بعد بحث را دنبال کنیم.

در کافی شریف جلد 2 صفحه 27 (چاپ جدید جلد 3) یک بابی داریم «باب أن الإیمان یشکر الاسلام و الاسلام لا یشکر الایمان»، روایاتی دارد که من همه‌ی آن را نمی‌خوانم مثلاً در حدیث اول، فرق بین ایمان و اسلام را می‌گوید، «و الایمان الهدی و ما یثبت فی الثبوت»، آنچه در قلوب ثابت است.

باز در حدیث سوم می‌گوید «الایمان ما وَقَرَّ فی القلوب یا وَقَرَ فی القلوب»، یعنی «ما سَكَنَ فی القلوب»، ایمان یک امری است که در قلوب ساکن و ثابت است، موجود است.

در حدیث پنجم حُمران بن أعین از امام باقر(علیه‌السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمود «الایمان ما استقرَّ فی القلب». «تَبَّتْ»، «وَقَرَ»، «استقرَّ» را دارد. آنچه خیلی صریح دارد عبارت مرحوم آخوند را در باب شانزدهم حدیث یک می‌فرماید «و الایمان هو الاقرار باللسان و عقد فی القلب»؛ یعنی باید یک التزامی در قلب باشد، یک تسلیمی در قلب باشد^[1].

این روایت یکم در باب شانزدهم یک دنباله‌ای دارد که خواب را از چشم آدم می‌برد و من هم مناسب دیدم که این را اینجا بگویم؛ اول که می‌فرماید الایمان هو الاقرار باللسان و عقد فی القلب و عمل بالارکان بعد می‌فرماید فالایمان بعضه بالبعض و هو دارٌ و كذلك الاسلام دارٌ و الکفر دارٌ فقد یكون العقد مسلماً قبل أن یكون مؤمناً و لا یكون مؤمناً حتّٰی یكون مسلماً فالاسلام قبل الایمان

و هو یشارک الایمان، حالا اسلام را به یک دار تشبیه می‌کند، ایمان دار در این دار است لذا اسلام بدون ایمان معنا دارد ولی ایمان بدون اسلام معنا ندارد!^[2]

در این روایات هم من گشتم روایتی پیدا کنم که ایمان را فقط به همان علم یا یقین معنا کند نداریم، ایمان همان عقد القلب است منتهی همه‌ی حرفها این است که این عقد القلب بدون علم و یقین می‌شود حاصل شود یا نه؟

سه مبنای مطرح شده در بحث

سه تا مبنا و سه تا نظریه دیروز برای شما بیان کردیم یکی نظریه‌ی مرحوم اصفهانی است که این دو تا متلازمین هستند، اصفهانی می‌فرماید هر جا علم و یقین باشد عقد القلب هست، هر جا عقد القلب باشد علم و یقین هم هست، اینها قابل انفکاک از یکدیگر نیستند که عبارت مرحوم اصفهانی را خواندیم.

قول دوم این بود که تفصیل داده شود که علم و یقین بدون عقد القلب ممکن است، علم و یقین حاصل بشود ولی عقد القلب حاصل نشود، عقد القلب بدون علم و یقین حاصل نمی‌شود، امکان ندارد یک جایی بگوئیم عقد القلب هست ولی نمی‌دانند متعلقش چیست؟ علم متعلق نباشد، عقد القلب بدون حصول علم و یقین محال است، این هم نظر دوم.

نظر سوم این است که از هر دو طرف امکان انفکاک است، علم و یقین باشد عقد القلب نباشد و یا بالعکس، ظاهر عبارت مرحوم آخوند همین صورت سوم است یعنی اگر ما بخواهیم عبارت آخوند را به ظاهرش تفسیر کنیم ظاهر عبارت آخوند همین است که ما یک صورت و یک امور اعتقادی داریم که در آن عقد القلب معتبر است اما علم و یقین معتبر نیست، یک سری داریم که علم و یقین معتبر است و عقد القلب معتبر نیست. تا اینجا نظر آخوند تا حدی ان شاء الله روشن شده که اصل تفصیل چیست؟

اختلاف نظر بین مرحوم شیخ و مرحوم آخوند

حالا ببینید مرحوم شیخ (اعلی الله مقامه الشریف) می‌فرمایند در امور اعتقادیه مطلقا استصحاب جریان ندارد، مرحوم آخوند می‌فرماید در آنکه فقط عقد القلب لازم است علم و یقین لازم نیست استصحاب جریان دارد، هم استصحاب حکمی جریان دارد و هم استصحاب موضوعی، اما در قسم دوم که علم و یقین لازم است استصحاب حکمی جریان دارد استصحاب موضوعی جریان ندارد. اینکه مرحوم آخوند آمدند اینها را دو قسم کردند برای اینکه چنین نتیجه‌ای بگیرند.

دلیل مرحوم آخوند بر ارائه تفصیل

می‌فرمایند در جایی که عقد القلب لازم است مثل همین تفاسیل برزخ، که در اینها ما فقط باید ملتزم شویم ولو علم نداریم، گاهی اوقات در بعضی از کلمات مثل کلمات مرحوم والد ما (رضوان الله علیه) می‌گویند علم نیاز به دلیل دارد، نیاز به برهان دارد، برای اینکه انسان به یک چیزی علم پیدا کند اما عقد القلب من دون برهان و من دون علم هم برای انسان حاصل می‌شود، انسان معتقد می‌شود می‌گوید من دلیل ندارم که چرا فشار قبر هست اما من ملتزم هستم چون امام (علیه السلام) فرموده، این هم یک بیان دیگری است.

مرحوم آخوند می‌فرماید در اینجا ما یک حکم داریم و یک موضوع داریم، موضوعش که روشن است می‌گوییم تا زمان حضور

ائمہ معصومین(علیہم السلام) چیزی به نام فشار قبر بوده، سؤال نکیرین بوده، الآن شک می‌کنیم هنوز هم اینها هست استصحاب می‌کنیم بقاءش را. اما استصحاب حکمی یعنی وجوب الالتزام به چنین معنایی، می‌گوئیم قبلاً التزام به تفاسیل برزخ واجب بوده، جزء اعتقادات انسان است، انسان وقتی می‌خواهد دینش را عرضه کند یکی از واجبات يجب علیه آن معتقد الخصوصیات البرزخ، الآن نمی‌دانیم این حکم باقی است یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء این حکم را، مرحوم آخوند می‌فرمایند هم استصحاب حکمی جریان دارد و هم استصحاب موضوعی، دلیل آخوند چیست؟

توضیح صحة التنزیل و عموم الدلیل

مرحوم آخوند در دلیلی که می‌آورد می‌فرماید لصحة التنزیل و عموم الدلیل، اولاً یک نکته این است که دو چیز را آخوند می‌خواهد بگوید یا یک چیز؟ لصحة التنزیل، تنزیل یعنی ما در استصحاب کارمان این است که مشکوک را نازل منزله‌ی متیقن قرار بدهیم، اینجا هم امکان تنزیل وجود دارد، می‌گوئیم الآن برای ما سؤال است که این مشکوک شده، این نازل منزله‌ی معلوم قرار داده، وجوب اعتقاد به این، برای ما مشکوک است این را نازل منزله‌ی معلوم قرار می‌دهیم امکان تنزیل وجود دارد، این اولاً.

بعد عموم الدلیل، دلیل استصحاب هم عام است لا تنقض الیقین بالشک از ما یک یقین می‌خواهد یک شک می‌خواهد و این هم اینجا وجود دارد، ما یقین داریم به اینکه بر ما اعتقاد به سؤال نکیر و منکر واجب بوده، الآن شک داریم در این بقاء وجود استصحاب می‌کنیم، موضوعی‌اش همینطور است. پس دلیل عام است، تنزیل ممکن و دلیل هم عمومیت دارد، یعنی شامل اعتقادات هم می‌شود، حالا فرق این دو تا روشن شد.

بیان اشکال و جواب توسط مرحوم آخوند

اینجا یک اشکالی را مرحوم آخوند جواب می‌دهد و آن اشکال این است که ما استصحاب را از اصول عملیه می‌دانیم، استصحاب یک اصلی است مربوط به عمل، مربوط به مقام عمل، مگر نمی‌گوئید اصل عملی وظیفه‌ی شاک را در مقام عمل مشخص می‌کند... مستشکل اشکالش را اینطوری مطرح می‌کند که استصحاب باید یک ظهور عملی داشته باشد شما الآن می‌گوئید سؤال نکیرین قبلاً بوده و الآن نمی‌دانم هست یا نه؟ استصحاب می‌کنم هست، از جهت عمل برای شما هیچی نمی‌آورد.

شما می‌گوئید قبلاً وجوب اعتقاد به فشار قبر بوده، من باید معتقد باشم که در عالم برزخ، فشار قبر هست و الآن هم شک می‌کنم که حالا هم هست یا اینکه برطرف شده، می‌گویم بله هنوز هم بر من واجب است، من باید جزء اعتقادات خودم بگویم معتقد به این هستم.

مرحوم آخوند از این اشکال اینطور جواب می‌دهند که این تعبیر اصل عملی در روایت که نیامده، این تعبیر را اصطلاحی است که اصولی‌ها آوردند برای اینکه این استصحاب اصل عملی است در مقابل امارات، برای اینکه فرق بین اصل عملی و امارات را فرق بین استصحاب و امارات را ذکر کنند این تعبیر به اصل عملی را ذکر کردند و إلا ما نداریم که استصحاب حتماً باید یک چیز عمل خارجی را برای ما درست کند، استصحاب می‌گوید من کان علی یقین فشک فبیقی علی یقینه، باید یقین خودش را باقی بگذارد، باید یقین سابق و شک لاحق باشد، این دو رکن از ارکان استصحاب است، این اشکال را هم ایشان اینطور جواب می‌دهند.

ما باید فردا قسم دوم که حصول علم و یقین لازم است را بخوانیم ببینیم آخوند آنجا چرا می‌گوید در حکمش جریان دارد استصحاب در موضوعش جریان ندارد این یک، بعد دلیل مرحوم شیخ را و عبارت شیخ را در رسائل آقایان حتماً ببینند ان شاء

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

- [1] □ در کافی بَابُ أَنَّ الْإِيمَانَ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ وَ الْإِسْلَامَ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ این روایات در مورد معنای ایمان وارد شده است: الْإِيمَانُ الْهُدَى وَ مَا يَنْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ. إِنَّ الْإِيمَانَ مَا وَقَرَ فِي الْقُلُوبِ. الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ. الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ الْإِيمَانُ هُوَ الْإِقْرَارُ بِاللِّسَانِ وَ عَقْدٌ فِي الْقَلْبِ. الکافی (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 25 به بعد
- [2] □ نکته مهم این قسمت است که فإذا أتى العبد كبيرة من كبائر المعاصي، اگر عبد خدا و بندهی خدا یک کبیره‌ای را انجام بدهد أو صغيرة من صغائر المعاصي، اینکه عرض کردم خواب را از چشم انسان می‌برد این اضافه است، برای ما روشن بود که کبیره درست است، قبلاً هم شنیده بودم ولی صغیره را ندیده بودم، انسان اگر یک کبیره‌ای از کبائر را انجام بدهد می‌فرماید کان خارجاً من الايمان، اگر انسان کبیره‌ای از کبائر را انجام بدهد یا صغیره‌ای از صغائر، هر دو این اثر را دارد که از ایمان خارج شود، بحث عذاب و فرق بین گناه کبیره و صغیره، خروج از عدالت یک بحثی است، می‌گوئیم ممکن است انسان با کبیره از عدالت خارج شود ولی با صغیره از عدالت خارج نمی‌شود، با کبیره استحقاق عذاب پیدا می‌کند و با صغیره استحقاق عذاب پیدا نمی‌کند ولی این دو تا در این مشترکند که هر دوی آن عقد القلب را از بین می‌برد، هم کبیره و هم صغیره موجب خروج انسان از ایمان است، این خیلی زنگ خطر بزرگی برای ماست، ما صغیره را خیلی حقیر می‌شماریم می‌گوئیم یک نگاه صغیره، گاهی اوقات همین روزها در بعضی از جرائد بعضی‌ها می‌گویند مثلاً نگاه به نامحرم صغیره است و کبیره نیست! مثل اینکه وقتی صغیره شد یعنی از گناه خارج می‌شود، یا مثلاً فلان عمل از گناهان صغیره است و اشکالی ندارد، روایت می‌گوید إذا أتى العبد كبيرة من كبائر المعاصي أو صغيرة من صغائر المعاصي التي نهى الله عزوجل عنها كان خارجاً من الايمان ساقطاً عنه اسم الايمان، از جرگه‌ی مؤمنین خارج می‌شود، اسم مومن از او برداشته می‌شود و ثابِتاً علیه اسم الاسلام، یک اسلامی که خونش محفوظ باشد اگر مُرد در قبرستان مسلمین دفن کنند همین اندازه ثابت است فإن تاب واستغفر عاد إلى دار الايمان و لا يخرجه إلى الكفر إلا الجهد و الاستهلال ادامه‌اش هم خیلی جالب است که می‌فرماید این آدم را از دار الايمان به دار الكفر وارد نمی‌کند مگر انكار و استهلال بأن يقول للهلاك هذا حرام، حلال را حرام کند و حرام را حلال کند! و للحرام هذا حلال. اگر یک انسانی بدون اجتهاد و استنباط، بدون استدلال چیزی که حلال است را حرام کند، چیزی که حرام است را حلال کند، این فکر می‌کند در ظاهر یک کلمه‌ای گفت ولی همین موجب خروج از دار الايمان او می‌شود و موجب دخول در دار الكفر می‌شود.